

افغانستان پس از طالبان

کمونیست با سابقه افغانی در مصاحبه با بارو صفحه ۸

شماره دوم، آذر ۱۳۸۰ (نوامبر ۲۰۰۱)

شوراهای اسلامی و جنبش اصلاحات سیاسی

رضا مقدم

داشتند، دولت بعنوان کارفرما و مدیریت بعنوان کارگزار کارفرما.

با ریاست جمهوری رفسنجانی شوراهای اسلامی و خانه کارگر از نظر سیاسی مدافع سیاستهای وی بودند اما به سیاستهای اقتصادی وی آنجا که به شغل و زیست کارگران بر می گشت به ناچار انتقاداتی می کردند؛ و بویژه اینکه در کارخانجاتی که به بخش خصوصی واگذار میشد آنها هر دو مدافع خود یعنی هم دولت بعنوان کارفرما را و هم مدیریت منتصب وی را از دست می دادند و چون حمایت کارگران را نیز بهمراه نداشتند کل موجودیتشان با خطر مواجه میشد و بعضا با اخراج فعالین اصلی شان از کارخانجات عملا منحل شدند. با این حال شوراهای اسلامی و خانه کارگر که با اما و اگر همواره از طرف کل رژیم مدافع سیاستهای رژیم و ابزار اجرای آن در قبال طبقه کارگر بودند با اختلافات رفسنجانی با جریان رسالت که منجر به تشکیل حزب کارگزاران سازندگی شد به نفع رفسنجانی موضع گرفتند و در ادامه به جنبش اصلاحات سیاسی پیوستند و شاید بشود گفت رابطه آنها با جنبش اصلاحات نظیر رابطه حزب کارگزاران سازندگی با جنبش اصلاحات است. جنبش اصلاحات در قبال طبقه کارگر سیاستهایی دارد که شوراهای اسلامی و خانه کارگر به شکل فعلی و با سابقه ای که طی همه این سالها در سرکوب جنبش کارگری و شناسایی و دستگیری فعالین جنبش کارگری داشته اند به دشواری بتوانند بدون یک تغییرات بنیادی خود را با آن انطباق دهند. جنبش اصلاحات خواهان آن نوع تشکلهای کارگری است که بتواند اعتماد کارگران را بخود جلب کند، کاملاً بورکراتیک و غیر دولتی باشد و بعلاوه در عین اینکه برای بعضی از خواستههای کارگری مبارزه می کند ضد چپ و ضد کمونیست باشد، شاید چیزی شبیه نوع رنگ و رو پریده ترکیش در ترکیه.

شوراهای اسلامی و خانه کارگر دوامشان محصول اختناق حاکم بر ایران و حمایت همه جانبه رژیم ایران از آنهاست. شوراهای اسلامی و خانه کارگر هنوز وجود دارند چرا که

شوراهای اسلامی را که عامل خودش بودند را نیز خواست. جمهوری اسلامی که به اشتباه می پنداشت مقاومت جنبش کارگری را در هم شکسته است تشکل عوامل سرکوب خود یعنی شوراهای اسلامی را نیز منحل کرد. با انتشار اولین پیش نویس قانون کار فوق ارتجاعی احمد توکلی وزیر کار وقت در تابستان سال ۶۱، اعتراض کارگران آغاز شد. گسترش اعتراضات کارگران علیه اولین پیش نویس قانون کار که حتی به کارگاههای کوچک نیز کشیده شد رژیم جمهوری اسلامی را واداشت تا به عوامل سرکوب خود در کارخانجات فراخوان بدهد تا شوراهای اسلامی را دوباره تشکیل دهند و کنترل خود را بدست خانه کارگر بسپارند و علیه اعتراضات کارگران به قانون کار وارد عمل شوند. شوراهای های اسلامی و خانه کارگر با انتقاداتی البته سطحی به اولین پیش نویس قانون کار به میدان آمدند تا کلیت قانون کار را به کارگران بقبولانند و در چارچوب آن تغییراتی بوجود آورند. تلاش ناموفق شوراهای اسلامی در کند کردن اعتراض وسیع کارگران باعث شد تا اولین پیش نویس قانون کار همراه با توکلی وزیر کار وقت جای خود را به دومین پیش نویس و سرحدی زاده وزیر کار جدید بدهند.

در خلال پیش نویسهای قانون کاری که تاب مقاومت در مقابل اعتراض کارگران را نداشتند و یکی پس از دیگری می آمدند تا بالاخره قانون کار فعلی - شاید تنها قانون کاری که در آن از کلمه اعتصاب استفاده نشده است - تصویب شود، قانون شوراهای اسلامی نیز در مجلس به تصویب رسید. در قانون شوراهای اسلامی، این تشکلهای موظف شده اند که اعتراضات کارگری را قبل از وقوع به اطلاع مقامات مربوطه برسانند و برای پایان دادن به آن با ارگان های رژیم همکاری بعمل آورند. بعلاوه وظایف بسیاری (شاید بیشترین وظیفه ای که دارند) در همکاری با مدیریت برای اداره کارخانه و علیه کارگران دارند. شوراهای اسلامی تا قبل از پایان جنگ و ریاست جمهوری رفسنجانی در همان تعداد کارخانجات دولتی هم که علیرغم مقاومت و اعتراض کارگران توانستند تشکیل شوند دو حامی

شوراهای اسلامی طی بیست و چند ساله پس از انقلاب همانند خود رژیم جمهوری اسلامی دوران متفاوتی را پشت سر گذاشته اند و امروزه زیر فشار برای انطباق خود با نیازهای جنبش اصلاحات و یا از دادن نقش خود در روابط بین کل رژیم و طبقه کارگر هستند.

از همان ابتدا ی به قدرت رسیدن رژیم اسلامی، حزب جمهوری اسلامی برای مقابله با نیروهای چپ و کمونیست در کارخانجات و سرکوب اعتراضات و اعتصابات کارگری کوشیدند شوراهای کارگری را تسخیر کنند و ماهیت آنها را تغییر دهند. بدین منظور کل جریانات اسلامی درگیری ها را برای اضافه کردن کلمه اسلامی به نام شوراهای کارگری آغاز کردند. امری که ابتدا بی اهمیت جلوه می کرد و ظاهراً درگیری فقط بر سر یک کلمه و نام یک تشکل کارگری بود تا تغییر ماهیت شوراهای کارگری پیش رفت. بدین ترتیب شوراهای کارگری به مرور نه تنها از نظر اسم بلکه ماهیتا هم اسلامی و ضد کارگری شدند. خانه های کارگر هم تقریباً همین سرنوشت را پیدا کردند. با رفتن شاه، کارگران سندیکاکا را منحل کردند و خانه های کارگر (ساختمانهایی که دفاتر این سندیکاکا در آن قرار داشت) را تقریباً در سراسر ایران به تصرف خود در آوردند و به محل تجمع و تشکیل جلسات خود تبدیل ساختند. مزدوران کمیته و پاسدار تقریباً در همه جا به خانه های کارگر حمله کردند تا آنها را تصرف کنند و البته همه جا با مقاومت کارگران روبرو شدند. شدیدترین درگیریها بین مزدوران حزب اله و پاسدار با کارگران بر سر تصرف خانه کارگر تهران که در دوران شاه محل دفاتر سندیکاهای کارگران اصناف تهران نظیر چاپخانه های کوچک بود روی داد که چند بار دست به دست شد. بدین ترتیب خانه های کارگر و شوراهای اسلامی به مرور به ابزار اجرایی سیاستهای ضد کارگری حزب جمهوری اسلامی و کل رژیم اسلامی در کارخاجات تبدیل شدند.

رژیم جمهوری اسلامی با کشتارها و دستگیریهای وسیع تابستان سال ۶۰ آخرین شوراهای کارگری را نیز که تا آنزمان مقاومت کرده بودند سرکوب و منحل کرد و سپس عذر

شوراهای اسلامی و جنبش اصلاحات سیاسی

کارگر وزارتخانه حامی خود را از دست دادند. تغییر وزیر کار امید جنبش اصلاحات را برای موفقیت در درگیری با شوراهای اسلامی بر سر شکل دادن به ابزارها و تشکلهای مورد نیاز جنبش اصلاحات و بورژوازی ایران برای دخالت در جنبش کارگری افزایش داده است.

درباره ماهیت اختلافات این دو در آینده بیشتر خواهیم نوشت. درگیریهای اینها نقطه آغاز صف بندی های جدیدی در جنبش کارگری خواهد شد و گرایش رادیکال و سوسیالیست جنبش کارگری باید به ماهیت و علل اختلافات هر دو طرف کاملاً آگاه باشد تا بتواند عوامل مثبت و منفی آنها در چگونگی فعالیت برای ایجاد تشکلهای کارگری مورد نظر خود که برخلاف آن دو باید اساساً عمل مستقیم کارگری را متشکل و نمایندگی کند، دخیل نماید.

اسلامی و خانه کارگر خود را متولی و نماینده انحصاری رژیم اسلامی در امور مربوط به کارگران می دانند و اینرا جنبش اصلاحات نمی پذیرد. اولین درگیری بر سر چگونگی تشکیل کانون عالی انجمنهای صنفی با دخالت کمالی وزیر کار وقت به نفع خانه کارگر تمام شد. هر چند اصلاح طلبان این نتیجه را نپذیرفته اند و هنوز در صدد ساختن کانون عالی انجمنهای صنفی مطابق الگوها و موازین خود هستند. بویژه که علیرغم تمام تلاش و حمایت همه جانبه ای که شوراهای اسلامی و خانه کارگر برای ابقای مجدداً کمالی برای وزارت کار بعمل آوردند، در کابینه دوم خاتمی وزیر کار تغییر کرد و شوراهای اسلامی و خانه

بسیاری از فعالین کارگری مخالف آنها توسط رژیم اسلامی از محیط های کار اخراج شده اند، دستگیر و شکنجه و اعدام شده اند و یا در خارج کشور بسر می برند. هر فرجه ای که کارگران بیابند اولین کارشان انحلال شوراهای اسلامی و تسخیر خانه های کارگر است. فعالین جنبش اصلاحات به این امر واقف هستند و در حال حاضر راه انداختن تشکلهای "صفر کیلو متر" و رقابت با شوراهای اسلامی را برای جلب نظر کارگران مثمر ثمر می دانند. اختلافات شوراهای اسلامی و خانه کارگر با انجمن صنفی روزنامه نگاران که به اصطلاح جنبش اصلاحات را نمایندگی می کردند حول همین موضوع است. شوراهای

آزادی تشکل کارگری در ایران، به روایت دولت اسلامی

دولت ایران در گزارش به سازمان جهانی کار مدعی است که ایجاد تشکل کارگری در ایران آزاد است و حتی نیاز به مجوز ندارد

آنچه در زیر میاید ترجمه گزارش جمهوری اسلامی به سازمان جهانی کار (آی ال او، ILO) در مورد وضعیت آزادی تشکلهای کارگری و حق عقد قرارداد دستجمعی است. کلیه کشورهای عضو سازمان جهانی کار که برخی مقاله نامه های مربوط به استانداردهای بین المللی را امضا کرده اند موظفند درباره وضعیت عملی و حقوقی عرصه های مزبور در کشور خود گزارش سالانه ای به آی ال او بدهند تا راه امضا مقاله نامه از جانب آنها را هموار کند. متن زیر از بخش سوم گزارش سال ۲۰۰۱ آی ال او (تحت عنوان

(Review of annual reports under the follow-up to the ILO Declaration of Fundamental Principles and Rights at Work

برگرفته شده است. آی ال او تاکید دارد که این گزارشها بازتاب نظرات آی ال او نیست. با اینهمه دفتر آی ال او در هر کشور حق دارد که ملاحظه خود را ضمیمه این گزارشات کند؛ کما اینکه در مورد گزارش دولت عراق این ملاحظه ابراز شده که اتحادیه های کارگری در عراق برای پیشبرد اهداف حزب بعث مورد استفاده قرار میگیرند. در مورد گزارش دولت ایران ملاحظه ای از جانب دفتر آی ال او در ایران ضمیمه نشده است. ساختمان گزارش از جانب آی ال او تعیین شده و برای همه کشورها یکدست است. ترجمه کامل گزارش را میخوانید:

جمهوری اسلامی ایران

شیوه های ارزیابی از وضعیت

ارزیابی از چارچوب نهادی

محدودیتی تشکیل دهند. ارتش و پلیس مستثنی هستند. کارگران و کارفرمایان برای ایجاد تشکل به مجوز نیاز ندارند. اما، با کمک وزارت کار و امور اجتماعی، و پس از اینکه انتخابات مربوطه در داخل تشکل انجام یافت، مدارک تشکل در وزارت کار و امور اجتماعی به ثبت خواهد رسید.

دولت در نحوه اداره تشکل کارگران و تشکل کارفرمایان مداخله نمیکند. این سازمانها خودشان مسئول اتخاذ تصمیمات مربوط به تشکیل و نحوه اداره (تشکل) هستند. تصمیمات بر اساس رای اکثریت اتخاذ میشود. اگر اعضا یک تشکل شکایتی به وزارت

اصل آزادی تشکل و حق قرارداد دستجمعی در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و قانون کار برسمیت شناخته شده است. مواد مربوطه در قانون اساسی عبارتند از ماده ۲۶، ۱۰۴، و ۱۰۶؛ و در قانون کار بخشهای ۱۳۱، ۱۴۰ تا ۱۴۶، و ۱۷۸. همه کارگران و کارفرمایان آزادند که تشکلهای خود را بدون هیچ

آزادی تشکل کارگری در ایران، به روایت دولت اسلامی

تحقق بیشتر این اصول و حقوق

اقداماتی که در این گزارش فوقا مذکور آمد آزادی تشکل و حق قرارداد دستجمعی را تضمین میکند. شیوه‌های زیر به منظور تقویت آزادی تشکل و حق قرارداد دستجمعی از جانب دولت و سایر نهادهای اجتماعی اتخاذ شده است:

- از جانب دولت: تامین آموزش و نظارت.
- از جانب تشکلهای: قراردادهای دستجمعی از جانب تشکلهای کارگران و کارفرمایان.
- از جانب سایر مقامات: مطابق بخش ۷۸ قانون کار، دادگاههای صالح رعایت حق تشکل را تضمین میکنند.

اهداف جمهوری اسلامی ایران توسعه و گسترش تشکلهای کارگران و کارفرمایان است و در عین حال عطف توجه به تقویت و تحقق این اصول و حقوق، و تامین یک چارچوب قضایی که گفتگو (دیالوگ) بین این سازمانها را تسهیل کند.

شرایط کار، چه در سطح واحد محل کار و چه در سطح هر شاخه صنعت و حرفه، میتواند از طریق قرارداد دستجمعی و توافقنامه بین تشکلهای کارگران و کارفرمایان تعیین شود. همچنین کلیه اختلافات مربوط به کار میتواند موضوع مذاکرات جمعی باشد. این امر موجب تحکیم بیشتر حقوق قانونی کارگران و کارفرمایان میشود و اعمال قانون کار را تسهیل میکند.

مرکز کشوری شوراهای اسلامی کار، کنفدراسیون کشوری کارفرمایان، فدراسیون کارفرمایان صنایع ساختمانی

تشکلهای کارگران و کارفرمایان، بنا به اساسنامه خود، میتوانند ملاحظات و پیشنهادات خود را در مورد مسائل حقوقی و نحوه اعمال مقررات به وزارت کار و امور اجتماعی تسلیم کنند. پیشنهادات و ملاحظات آنها، پس از بررسی کامل توسط کمیته های مربوطه، به مجلس شورای اسلامی یا شورای وزیران عرضه میشود. به این ترتیب، بعنوان نمونه، تبصره ماده ۲ مقررات مربوط به سازماندهی اتحادیه های کارگران و کارفرمایان که توسط شورای وزیران به تصویب رسید بر مبنای پیشنهاد تسلیم شده از سوی انجمن کارفرمایان قرار داشت.

تشکلهای نماینده کارگران و کارفرمایان که کپی این گزارش برایشان ارسال شده است

مطابق ماده (۲) ۲۳ اساسنامه سازمان جهانی کار (ILO)، نسخه ای از این گزارش برای تشکلهای نماینده کارگران و کارفرمایان ارسال شده است.

کار و امور اجتماعی علیه هیات مدیره یا نمایندگان خود تسلیم کنند، و مدعی شوند که نمایندگان تشکل آنها از قوانین حاکم بر تشکل آنها اطاعت نمیکند، وزارت کار و امور اجتماعی این اعضا را در مورد شکایتشان تنها راهنمایی خواهد کرد و تضمین خواهد نمود که شکایت آنها از مجاری قانونی صحیح مورد رسیدگی قرار گیرد.

در زمینه حق قرارداد دستجمعی، قانون کار جمهوری اسلامی ایران هیچ گروهی از کارگران و کارفرمایان را مستثنی نمیکند. حقوق برابر برای همگان تضمین شده است.

قوانین جاری مملکتی به دولت اجازه نمیدهد که در توافقنامه‌های قرارداد دستجمعی مداخله کند. اما، به منظور حراست از حقوق قانونی کارگران و کارفرمایان، وزارت کار و امور اجتماعی میتواند برای هماهنگی توافقنامه‌ها با قوانین و مقررات کشوری نظارت کند. نتایج نظارت باید ظرف سی روز در اختیار هر دو طرف توافقنامه قرار گیرد. چنانچه وزارت کار و امور اجتماعی ظرف سی روز چنین نکند، توافقنامه معتبر است.

اصل آزادی تشکل و حق قرارداد دستجمعی از طرق زیر عملی میشود:

- هر تشکل اساسنامه خود را تنظیم میکند و به تصویب اعضا میرساند. همچنین نمایندگان خود و شورای اداره (هیات مدیره) را انتخاب میکند. سپس، اسناد و اعتبارنامه‌های تشکل در وزارت کار و امور اجتماعی به ثبت میرسند.

- ماده ۲۶ قانون اساسی و بخش ۱۳۱ قانون کار حق تشکل را تضمین میکنند.

- پس از انتخاب شورای اداره (هیات مدیره) تشکل، کارگران و کارفرمایان میتوانند تاسیس تشکیلاتها را از طریق درج در روزنامه‌ها اعلام نمایند.

ارزیابی از وضعیت واقعی (factual)

آمار مربوط به تشکلهای کارگران و کارفرمایان و همچنین مربوط به قرارداد دستجمعی

شوراهای اسلامی کار ۲۷۲۷

مراکز استانی شوراهای اسلامی کار ۲۷

مرکز کشوری شورای اسلامی کار ۱

نمایندگان منتخب کارگران ۱۵۰۳

اتحادیه‌های کارگران و کارفرمایان ۴۶۳

کنفدراسیون کشوری کارفرمایان ۱

فدراسیون استانی کارفرمایان ۳

فدراسیون اتحادیه‌های کارگری در سطح استان ۳

تشکلهای کارگران و مدیران بازنشسته ۴۰

تعداد قراردادهای دستجمعی در زمینه ۴۰۰

پاداش و بهره وری

تعداد قراردادهای دستجمعی در زمینه ۴۰۰

افزایش سطح عمومی دستمزد

اقدامات انجام شده یا در دست انجام به منظور تضمین رعایت و

نئولیبرالیسم و سراب مدرنیسم فرهنگی

فریبرز ریاحی

چنین نمی‌کند و اکنون نشان می‌دهد که طرح معضلی به نام فرهنگ در واقع ترفندی برای حذف صورت مسئله و انکار مشکلات بنیادی تر جامعه بوده است. بهتر است ابتدا بحث کنکرت تر و تازه‌ی ایشان در متن شرایط نوین جهانی را با هم بخوانیم:

«امروز با رویارویی همه سویه با تروریسم بین المللی، که پس از ۱۱ سپتامبر شاهدش هستیم، اهمیت جبهه فرهنگی و فلسفی در همه جا آشکارتر میشود... جریان عمومی این فرهنگ و جهان رو به زوال، از میدان به در رفته است... جنگ را باخته است... جنگ با فرهنگ است ولی جنگاوران فرهنگی، تنها مانده‌اند و با هرچه فروتر رفتن در کوره خشونت به جبران درمانگی خود میکوشند.» (۲)

خوب بود آقای همایون مختصات این جهانی که حاملین آن فرهنگ رو به زوال و شکست خورده نمی‌فهمندش و از پس انکار آن بر آمده‌اند را برای مخاطبین به روشنی ترسیم می‌کرد و نشان می‌داد که هم آنان کجای این جهان ایستاده‌اند؟ از فحوی کلام ایشان البته پیداست که آن «بی فرهنگی» خارج از مدار گردش روزمره‌ی این دنیای دوست‌داشتنی قرار دارند. زائده‌ای بیش نمی‌دانندشان. به باور ایشان آنها ابزار کشتار جمعی و نواله‌ی ناگزیرشان را از خدایان مهربان جهان غربی به عاریت می‌گیرند اما در نهایت نمک شناسی بر علیه آن بکارش می‌بندند، از اعماق سیاه قرون برآمده‌اند و با تمدن مدرن و دموکراسی سر ستیز دارند.

ویژگی مشترک چنین گفتمانی که گویی در ادبیات ادیبان سرمایه‌داری اپیدمی شده است از طرفی کلی‌گویی در باره بنیادهای فرهنگی و عقیدتی جوامع و پرداختن به تضاد همیشگی مدرنیته و سنت، و از طرف دیگر طفره رفتن از بحث کنکرت و تاریخی در باره معضلات جوامع مورد نظر و مناطقی است که فی‌الحال به کانون تخاصمات تبدیل شده‌اند. اما در این رابطه اشارات مبهم و سرسری کردن به مانع سنت در مقابل رشد مدرنیسم به یک مغلطی منطقی و جعل تاریخی متکی است.

رشد سرمایه‌داری در جوامع فنودالی با رشد مدرنیسم سیاسی و فرهنگی همراه بود. در آن عصر اتفاقاً بورژوازی حامل تفکر و ایدئولوژی مدرن و مترقی محسوب می‌شد. رشد صنعتی جوامع، رشد زندگی مدرن و نفی سنت و نهادهای سنتی را در

خود داشت. از این رو رویارویی مدرنیسم و سنت اجتناب‌ناپذیر بود. پیشرفت جامعه در هر قدم به نتیجه‌ی پیکارهای سهمگین و تراژیک اجتماعی بستگی داشت که گاه کل جامعه را به کام آتش جنگ میکشاند. و تعادل نوین هر بار بر دریای خون و عرق قربانیان دوطرف استوار میشد. اما این ویژگی سرمایه‌داری یعنی رویارویی اش با سنتهای ارتجاعی و عقب مانده، بویژه با ورود به عصر گنبدیگی خود، با ورود به عصر امپریالیسم به ضد خود تبدیل شد.

سرمایه‌داری امپریالیستی دیگر مبلغ و مروج ایده‌های پیشرو و مترقی در جامعه نیست بلکه به منبع و پشتیبان ارتجاع در همه ابعاد اجتماعی آن تبدیل شده است. در این دوره رشد عنصر مدرن در جوامع نه با همراهی امپریالیستها بلکه در تقابل با آن و از موضع پرولتری میسر شده و میشود. اما تئورسینهای سرمایه‌داری با پرداخت ضمنی به جنگ سنت و مدرنیته می‌کوشند که کشمکش جاری را امتداد تاریخی عصر ظهور سرمایه‌داری جا بزنند. و این واقعیت که ارتجاع و سنت دیگر حامل بار تاریخی و پیش‌سرمایه‌داری نیست را لاپوشانی کنند. سنت و ارتجاع معاصر پدیده‌ای «مدرن» به معنای امپریالیستی آن و فرزند امپریالیسم است. جنگ القاعده و دولت امریکا تکرار سناریوهای هالیوودی امریکاست: «هیولا در مقابل خالق خویش می‌ایستد و خود او را هم تهدید میکند».

سیاست جهانی کردن نئولیبرالیسم و عواقب دهشتناک آن گواه دیگر مدعای ماست. پیگیری عملی این سیاست اقتصادی به فقر و گرسنگی و بی‌حقوقی انسانها ابعاد جهانی داده است. و تا آنجا که به جهان سوم مربوط میشود به کارگران این کشورها استثمار شدیدتر و به مجموعه جامعه - منهای لایه‌ی نازک بورژوازی بومی و متحدینش - شرایط کار و زیستی کابوس گونه را تحمیل کرده است. بورژوازی از سهم کارگران تا آنجا که تیغ اش ببرد میزند و امروز در سایه اقتدار مرگبار ناتو و در تداوم این شیوه‌ی سهم‌بری نه فقط سر کوتاه آمدن ندارد بلکه این رسم نامرضیه را با سبعمانه‌ترین و افراطی‌ترین شکل ممکنه آن به اجرا در آورده است. این پدیده خود مینا و زمینه مادی شکل‌گیری صف بی‌پایان گرسنه‌گان و افشار حاشیه‌ای، خانه خرابان و آوارگان جنگی و مهاجرین است. در متن چنین روندی اعتراض، عصیان و یاس بغض آلود اتمسفر روان‌شناسانه‌ی فردی و اجتماعی را شکل می‌دهد. و در

فعالین و رهبران سیاسی مدافع اعاده‌ی رژیم سیاسی پیشین - لااقل تا آنجا که بازماندگانه و وارثان مادی و انسانی آن رژیم‌اند - که غالباً به طیف سلطنت طلب معروفند، اخیراً و بویژه طی ماه‌های اخیر تحرک تبلیغی قابل توجه‌ای از خود نشان داده‌اند، به قول خودشان نور افکن‌ها به طور بی‌سابقه‌ای به رویشان متمرکز شده است. زمزمه‌های بازگشت "محمد ظاهر شاه" به افغانستان را به فال نیک گرفته‌اند. این روزها تتمه‌ی انرژی سیاسی شان را وقف این امر می‌کنند که به آمریکا و دول غربی ثابت کنند که رژیم اسلامی هم مثل طالبان، اسلامی - تروریستی است و خودشان کامل‌ترین اپوزیسیون متعهد به مدرنیسم و سکولاریسم.

در پی حادثه تروریستی ۱۱ سپتامبر و تحولات سیاسی متعاقب آن، آقای داریوش همایون، از حزب مشروطه‌ی ایران و از تئورسینهای مطرح در بین بخشهای مختلف سلطنت طلب، همانند دیگر جریان‌های سیاسی به تبیین و توصیف رخداد مذکور پرداخته است. در همین راستا ایشان در مقاله‌ای تحت عنوان «به صف اصلی پیکار بپیوندیم» ضمن تشریح شرایط نوین جهانی و منطقه‌ای که از پس حادثه‌ی نیویورک پدیدار شد، مدعی شده‌اند که سیر حوادث گواه تایید موضع شان در تعیین جبهه‌ی فرهنگی و فلسفی به عنوان مرکز ثقل تضادهای جامعه‌ی ایران بویژه در تقابل با جریان "اسلام سیاسی" است.

"دوسالی پیش یک حزب سیاسی در یک همایش بزرگ اعلام کرد که مشکل جامعه ایرانی، فرهنگی، به همان اندازه که سیاسی است و جبهه فرهنگی و فلسفی اهمیتی در ردیف جبهه سیاسی دارد." (۱)

دو سال پیش از این حزب مشروطه مشکل فرهنگی را هم طراز مشکل سیاسی و اهمیت مبارزه فرهنگی و فلسفی در جامعه ایران را همسنگ مبارزه سیاسی قلمداد کرده بود. بدنبال چنین تحلیل و حکمی این حزب می‌بایستی به مصاف میانی ایدئولوژیک و فرهنگی حاکم بر جامعه میرفت، اهم بنیادهای عقیدتی حاکمان و دولتمردان را در تمامی عرصه‌های فرهنگی و فلسفی، به چالش می‌خواند، و در این بین ضمن ارائه‌ی نقدی جامع، دیدگاه‌های سیاسی و ایدئولوژیک خود درباره‌ی اوضاع جامعه را ترسیم میکرد و باصطلاح نقد اثباتی خود را ارائه میداد. اما ایشان

نئولیبرالیسم و سراب مدرنیسم فرهنگی

شرایطی که جنبش سوسیالیستی کارگری حضور قدرتمندی در جامعه نداشته باشد، آنچنانکه طی یکی دو دهه ی اخیر شاهدش بوده ایم، شورش فقرا و مطرودان، حاشیه نشینان و آوارگان غالباً شکل و مضمونی استیصال آمیز و ارتجاعی به خود میگیرد. دم دست ترین فرقه های ارتجاعی را دستاویز قرار می دهد، یا اینکه طعمه سیاه ترین دستهجات فسیلی جامعه از جمله جنبشهای به اصطلاح بنیادگرای اسلامی میشود.

بنابراین ظهور و رونق فرهنگ و البته سیاست ارتجاعی و قرون وسطایی - حتی آنجا که مستقیماً دست پرورده ی سیاسی امپریالیسم و دولتهای بورژوازی نباشد - نه تنها زائده ای بر جهان سرمایه داری نیست، نه تنها پدیده ای خارج از حوضی متابولیسم اجتماعی آن نیست، بلکه همانگونه که دیدیم این ارتجاع سیاسی و فرهنگی با همی حاملین انسانی اش محصول سرمایه، یک وجه و یک قطب مدام باز تولید شونده ی جامعه ی تحت سلطه ی امپریالیسم است. این پدیده محصول فرایند دیالکتیکی تاریخ معاصر جامعه ی بشریست.

آقای همایون در ادامه پس از اینکه رویارویی بیست و چند ساله ی مردم ایران و جمهوری اسلامی را با تقسیم بندی دلبیوش رئیس جمهوری آمریکا مبنی بر «هرکه با ما نیست با تروریستهاست» به قیاس میگذارد، حزبش را درصاف مقدم و سازش ناپذیر این رویارویی قلمداد می کند و هدف از پیکار با رژیم را چنین ترسیم می کند:

«... از نظر ما پیکار با جمهوری اسلامی اگر به پیش راندن جامعه ایرانی در مسیر تجدد نیانجامد ارزش ندارد... ما میخواهیم آن تکان نهایی را به این جامعه و این فرهنگ بدهیم.» (۳)

اما آقای همایون تکلیف خود و مخاطبینشان را با مختصات حیات اقتصادی و سیاسی دنیای امروز روشن نکرده به ایده ی تجدد پرداخته اند. ایشان پیام آور و بشارت دهنده ی کدام نوع تجدد و برای چه کسانی و از موضع چه طبقه ای در ایران می توانند باشند؟ سلاطین اقتصاد و سیاست و دنیای "متجدد" امپریالیستی که پشت ایشان به آنها گرم است حی و حاضر مشغول حقنه کردن بربریت نئولیبرالیستی به جهانیانند. بگوئید که فاصله شما با این بربریت اقتصادی و بی حقوقی اجتماعی چقدر است؟ اجازه بدهید پاسخ را از زبان آقای فریدون

خاوند نویسنده ی بخش اقتصادی کیهان لندن، نشریه ی دیگر طرفدار احیای سلطنت و رژیم سیاسی پیشین، بشنویم. ایشان پس از اینکه به آمار هراس انگیز بیکاری و چشم انداز رشد انفجار آمیز آن می پردازد برای حل این معضل چنین می نویسد:

«البته بیکاری ریشه های گوناگونی دارد... اما در این میان نقش قانون کار جمهوری اسلامی را، که در ۱۳۶۹ به تصویب رسید، نباید نادیده گرفت. شمار زیادی از صاحب نظران میگویند این قانون بر پایه دگم های مکتبی و جنگ طبقاتی نگارش یافته و با تحمیل شرایط سنگین بر کارفرمایان، خود به مانعی اصلی در راه سرمایه گذاری و ایجاد کار مبدل شده است.» (۴)

در فرصتهای دیگر به آن صاحب نظران کذابی مورد اشاره آقای خاوند خواهیم رسید. در اینجا به یک تذکر و اشاره ی گذرا بسنده می کنم. نخست اینکه قانون کار جمهوری اسلامی محصول مبارزه ی طبقاتی پیروزمند کارگران ایرانی نیست، برعکس، نتیجه تضعیف جنبش کارگری و از حیث زمانی مقارن با قوس نزولی آن طی یک دهه پیش از آن در مقیاس جهان و ایران بوده است. این قانون در شرایطی مطرح و در مجلس اسلامی به بحث گذاشته شد که هنوز خون هزاران کمونیست و فعال جنبش کارگری در زندانهای رژیم خشک نشده بود. بوی باروت و تعفن فضای جنگی هنوز بر جامعه مستولی بود. هیچ نماینده ای از کارگران در شکل گیری این قانون کار نقش نداشته و ابتدایی ترین حقوق آنان هم در آن پایمال گردیده است. علم کردن هیولای بی قانونی مطلق و قانون جنگل هم آنچنانکه در پیش نویسه های قبلی برنامه نویسان رژیم مطرح شد، و خاوندها امروز پیش میکشند، جنبش کارگری ایران را به صرافت جبهه گیری پشت آن نخواهد انداخت. اما انتقاد از موضع دست راستی و طرح زیاده خواهی این قانون برای کارگران، در شرایطی که گرسنگی و فقر دمار از روزگار خانواده های کارگری در آورده است، نهایت بی شرمی و فرومایگی است، نمونه ای اخلاقی از مظاهر آوار بربریتی است که بورژوازی نئولیبرال در لباس دوم خردادی و سلطنت طلب، مشغول خراب کردن آن بر سر کارگران است.

سیستم سیاسی و فرهنگی متناظر با

این بربریت اقتصادی - که در اینجا به بحث ما مربوط است - چه می تواند باشد؟ این سوالی است که آقای داریوش همایون به همراه طیفهای مختلف بورژوازی ایران باید به آن جواب دهند. گفتن و نوشتن مضامین مبهم و مجرد "اندر محاسن تجدد و دموکراسی" و "اندر مضرات سنت و دیکتاتوری" کار دشواری نیست. جستجوی کاستیهای دموکراسی طلبی سلطنت طلبان هم به استناد پیشینه ی حکومت استبدادی پهلویها - کاری که گرایشات مختلف اپوزیسیون و چپ بدان مشغولند - اگر در خدمت وارثان تاج و تخت نباشد به زیانشان هم نخواهد بود. چرا که همانطور که پیشتر گفته ایم مقدرات انکشاف روابط سرمایه داری در ایران امروز حکم می کند که استثماری به مراتب شدیدتر و شرایط زیست و کاری ای کیفیتاً متفاوت از دوره ی پیش از انقلاب به طبقه کارگر ایران تحمیل شود. رونمای سیاسی و فرهنگی این بربریت استثمارگرانه را که الزاماً و در آن واحد رسالت خفه کردن اعتراض اجتماعی کارگران و ستمکشان را به دوش میگیرد باید تشریح کرد و به نقد کشید. بنابراین افاضات و ادعاهای داریوش همایونها نیز مبنی بر تعهد به حقوق بشر، دموکراسی و مدرنیسم برای مقبولیت نزد بورژوازی وطنی و محافل بورژوا امپریالیستی غرب و دست آخر دیگر آحاد جامعه ی ایرانی اگر از سرکوتته بینی سیاسی و توهم مفراط به روندهای جاری زمانه بخصوص دنیای پس از ۱۱ سپتامبر نباشد تنها یک فریبکاری سیاسی است.

نیاز عاجل و فوری بشریت ستمدیده برای خلاصی از شر ارتجاع و بربریت، گره شدن مشیت طبقه ی کارگر جهانی در تقابل با پروسه ی گلوبالیزاسیون نئولیبرالیستی، به عنوان شکل هستی سرمایه داری امپریالیستی معاصر است.

زیر نویسه ها :

۱- داریوش همایون، "به صف اصلی پیکار بپیوندیم"، شهروند، شماره ی ۶۳۲، ۹ نوامبر ۲۰۰۱.

۲- همانجا.

۳- همانجا.

۴- فریدون خاوند، کیهان لندن، شماره ی ۸۸۲.

هویت انسانی، هویت فرهنگی

سودابه مهاجر

پس از واقعه ۱۱ سپتامبر نه تنها مطبوعات و رسانه های رسمی سوسیال دموکرات یا لیبرال بلکه ادبیات چپ رادیکال و معترض در غرب به اشکال مختلف از انواع دفاعیات از هویت‌های فرهنگی و مذهبی لبریز شده اند. (اگر این برای دسته اول از یک سیاست آگاهانه ناشی میشود برای دسته دوم از اولویت مبارزه با راسیسمی که متعاقب این واقعه بر خاسته است مایه میگردد.) تا آنجا که به چپ معترض مربوط میشود اینک فرهنگ شناسی، قوم شناسی و اسلام شناسی از هر رنگ آن ادبیات آنرا سرشار کند در خود ایرادی ندارد، اما ایراد آنجاست که اولاً دلائل اینکه اعتراضات اجتماعی خود را به اشکال فرهنگی و مذهبی بیان میکنند نادیده گرفته شوند (۱) و تقسیم جوامع به فرهنگها بعنوان معیار اصلی تعریف گروههای اجتماعی برسمیت شناخته شود، و ثانیاً نتایج سیاسی و اجتماعی عملکرد فرهنگهای مذهبی و قومی به سکوت برگزار گردد و یا حتی بنام رئال پولیتیک مورد تحسین قرار گیرد. ایراد در اینست که در بهترین حالت با این تبلیغات و ترویجیات مخاطبین (غربی) به شناخت فرهنگهای غیر خودی نائل شوند و در حالت دیگر نظرات مبتنی بر دو قطبی سنت/مدرنیته همراه با ارتجاعی ترین ترزهای فرهنگی پسامدرنیستی با پروژه ها و اهداف سیاسی و اقتصادی مشخص از ادبیات این چپ سر در آورند.

اشاره مشخص به مقاله ایست بنام "فرهنگ، عامل رئال پولیتیک" بقلم آنتروپولوگی (انسان شناسی) بنام کنستانتین فون بارلوئن (CONSTANTIN VON BARLOEWEN) که در لوموند دیپلوماتیک ماه نوامبر ۲۰۰۱ به چاپ رسیده و از آنجا که بیانگر یکی از افراطی ترین این ترهاست جا دارد که به آن رجوع شود.

بنا به نظر نویسنده در دورانی که دیگر رویارویی بلوک شرق و غرب هویت انسانها را تعیین نمیکند، جنگها و بحرانها به دلائل فرهنگی و مذهبی بروز میکنند. این تناقض میان مدرنیته و فرهنگهای بومی است که بحران ساختاری جوامع در حال توسعه را شکل میدهد و موجب رشد و رادیکالیزه شدن جنبشهای بنیاد گرایانه میشود. نویسنده از خود میپرسد که چرا توسعه در غرب میسر است اما در آفریقا و بخشهای بزرگی از آسیا و آمریکای جنوبی ممکن نیست؟ چرا نرخ بهره در سنگاپور ۵۰ در صد و در مکزیک ۹ در صد است؟ چرا پروژه اقتصاد بازار پس از بیش از ده سال تلاش در روسیه با شکست مواجه شده است؟ آیا تکنولوژی اساساً با سنت و تفکر هندو مبنی بر تناسخ

قربت دارد؟ و آیا تنها در جوامعی مانند آمریکای شمالی که بنا بر باور و سنت کالونیستی تلاش انسان با اجر دنیوی پاسخ میگیرد نیست که تکنولوژی قابلیت توسعه پیدا میکند؟ از آنجا که بشر قبل از هر چیز به یک فرهنگ و مذهب تعلق دارد، و عوامل فرهنگی و مذهبی رلبطه انسان با طبیعت، با زمان، با مالکیت، با قدرت سیاسی و ... را توضیح میدهند، و اقتصاد از سنتهای فرهنگی ناشی میشود، دیگر چه جایی برای یک خردگرایی جهانشمول باقی مینماید؟

نویسنده پس از ارائه چنین طرحی نتیجه میگیرد که سرنوشت اقتصاد بین‌الملل در دراز مدت به این بستگی دارد که توجه به فرهنگ به محور عمده تحلیلی و پروژه های اقتصادی تبدیل شود و به این اعتبار تدوین یک اطلس جغرافیائی - فرهنگی برای سرمایه گذاری اجتناب ناپذیر است، چرا که دیالوگ میان فرهنگها مسئله وجودی و سرنوشت ساز "رئال پولیتیک" را تشکیل میدهد.

این نظرات با اینکه با تئوریهای مدرن در مورد توسعه ناهمخوانند اما همانطور که آنتروپولوگ ما اظهار میکند اهداف بسیار روشن اقتصادی و سیاسی دارند. تاثیر کنفوسیوس و بودا و تناسخ و اسلام بر تکنولوژی هر چه میخواهد باشد (۲)، شرکتهای چند ملیتی میدانند که منابع نیروی کار ارزان و رشد اقتصادی را باید در چین و ویتنام و هند و اندونزی و پاکستان و ... بجویند، و همینجاست که باید خاصیتهای متناسب با پیشبرد اهداف اقتصادی را که در همین مذاهب و فرهنگهای بقول نویسنده ما "نا همگون با اقتصاد مدرن" وجود دارد جستجو کنند. مدیر عامل تراست فرانسوی-آمریکائی "ویواندی" اعلام میکند که برای اینکه جنگ میان تمدنها امکان بروز نیابد باید یک دیالوگ واقعی میان فرهنگها برآه انداخت و تفاوتهای فرهنگی را از این پس نه با سیستم درجه بندی بلکه با رعایت اهمیت واقعی تنوعاتشان به حساب گرفت. (این تراست قرار است که یک انستیتوی مطالعاتی دائر کند که تحقیق در مورد تنوعات و تفاوتهای فرهنگی محور کار آنست و روشنفکرانی چون فوکویاما، هانتینگتون، رشدی در اولین اجلاس آن شرکت خواهند داشت.) به این ترتیب اطلس جغرافیائی- فرهنگی مطلوب آنتروپولوگ ما با جدیت در دست تهیه است.

اما مدرنیته بمثابه یک الگوی غربی جهانشمول و جامع (انتگرال) با جنبه های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی آن بمدت نیم قرن است که اعتبار خود را در تئوریهای مدرنیزاسیون از دست داده و بتدریج به تاریخ سپرده شده است. بویژه طی دهه اخیر با گسترش

گلوبالیزاسیون، بر مبنای پذیرش تعدد مدرنیتهها مدل‌های معروف به "مدرنیته آلترناتیو" شکل گرفته و بتدریج برسمیت شناخته میشوند ("مدرنیته شرق آسیا"، "مدرنیته عرب"، و غیره). این مدرنیته ها طبعاً به لحاظ مشخصات فرهنگی و سیاسی با هم تفاوت دارند. منسجم ترین آنها آلترناتیو چینی است. چین در حالیکه روند ادغام در اقتصاد جهانی را بسرعت طی میکند (و چند روز پیش نیز رسماً به سازمان جهانی تجارت پیوست) با هویت سیاسی ناسیونالیستی و ایدئولوژی رسمی نئوکنفوسیونیستی خود یک مدل کامل اقتصادی، سیاسی و فرهنگی را ارائه میکند (۳).

حذف جنبه های فرهنگی و سیاسی جهانشمول از دستور کار مدرنیته، ایدئولوژی و معیارهای دموکراسی لیبرالی را بعنوان ارزشهای فراگیر و جهانی مورد ستوال قرار داده است.

با انقلاب فرانسه مدلی از سازمان جامعه که بر خرد و علم و پیشرفت مادی و انقلاب صنعتی متکی بود و مبنای ایدئولوژیک مدرنیته را شکل میداد در اروپا شکل گرفت که اصول آن در دکتترین حقوق بشر در سال ۱۷۸۹ منعکس شد. این مدل از حقوق بشر که بر اساس دموکراسی انقلابی شکل گرفته بود تا پایان دوران کولونیالیستی و تا اواسط قرن بیستم بعنوان یک مدل طبیعی همگانی و قابل تعمیم به همه "تمدنها" تلقی میشد. بالعکس، بیانیه جهانی حقوق بشر که پس از پایان جنگ دوم جهانی به تصویب رسید پادزهری در مقابل عروج دوباره نازیسم و فاشیسم در دموکراسی های مدرن غربی از یکسو، و نسخه ای برای پیشگیری از انقلابات علیه بیعدالتی و نابرابریهای اجتماعی از سوی دیگر بود. اما مهمترین کاربرد آن در دوران جنگ سرد این بود که با تاکید بر حقوق مدنی و سیاسی بشر حربه ایدئولوژیک برائی برای غرب در مبارزه با بلوک شرق که تبلیغات رسمی بر دفاع از حقوق اقتصادی و اجتماعی لستوار بود، بسازد. طبعاً دفاع از حقوق انسان بویژه در جهان سوم مشغله طراحان حقوق بشر نبود که در همانحال از تقویت ارتجاعی ترین نیروهای سیاسی متکی بر غیر انسانی ترین سنتهای عقب مانده علیه هر نوع ترقی خواهی رویگردان نبودند. با از میان رفتن بلوک شرق و تغییرات متعاقب آن در سطح جهان میبایست جایگاه "حقوق بشر" در نظم نوین جهانی که میرفت سیمای آتی جهان را شکل دهد روشن گردد. بویژه که با پایان گرفتن رقابت میان دو اردوگاه، گسترش گلوبالیزاسیون اقتصادی و پیوستگی بازارها همراه با تعمیق شکاف میان کشورهای پیشرفته و اکثریت کشورهای در حال توسعه مواجه با فقر و بیکاری بیش از پیش، این نظم نوین بیش از آنکه قادر به ارائه راه حل‌هایی باشد خود موجب ایجاد مشکلات دیگری میگردد. از سوی دیگر بقیه در صفحه ۷

هویت انسانی، هویت فرهنگی

توسعه سریع ارتباطات همراه با درهم تنیدگی بازارها موجب تغییر و تحولات و نقل و انتقالات جمعیتی قابل ملاحظه ای شد که روابط تازه ای میان ملتها و اقوام بوجود آورد و سرانجام دورانی از جنگها و برخوردها به اشکال قومی و فرهنگی آغاز شد و بی حقوقی جهانی بخش بزرگی از بشریت در مقابل جهانی که رو به قطعه قطعه شدن میرفت قرار گرفت.

بر متن این تحولات، ادعای "جهانشمولی" حقوق بشر دوران جنگ سرد که با "تصادم فرهنگهای مفروض" آشتی ناپذیر مینمود مورد پرسش قرار گرفت و به اعتباری به مانع دست و پا گیری برای روابط بین المللی مبدل گردید. هر چند که آمریکا در این دوران هنوز از این حربه در مقابل چین استفاده میکرد، و هر چند که یک روایت حداقلی (مینیمالیستی) از حقوق انسانی، با اما و اگرها و با در نظر گرفتن ویژگیهای ملی، منطقه ای و تفاوتهای تاریخی، فرهنگی و مذهبی مورد نظر است؛ آنها در حالیکه عملا هیچگونه ضمانت اجرائی معتبری برای مجبور کردن دولتها به اجرای احکام آن وجود ندارد، و سرکوب حقوق ابتدائی انسان پراتیک هر روزه رژیمهای ارتجاعی در سرتاسر جهان است. و تازه این برداشت ناقص از حقوق انسانی در خود غرب نیز تضمین شده نیست و بکرات مورد تجاوز قرار میگیرد.

در مقابل، نظریه نسبیت گرائی فرهنگی بالا گرفته که بر مبنای آن هیچیک از ارزشها جهانشمول نیستند و بر مبنای برداشتها و نقطه نظرات فرهنگی مختلف تغییر میکنند، و حقوق سیاسی، مدنی، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی نه جهانی بلکه نسبی و انتخابی اند و از یک فرهنگ به فرهنگ دیگری متفاوتند (۴). این نظریه نسبت گرائی فرهنگی بر مبنای شرایط تازه جهانی میدان عمل وسیعی برای خود یافته است. بر مبنای این نظرات هر فرهنگ برداشت متفاوتی از دیگر فرهنگها از حقوق انسانی دارد و نرمها و ویژگیهای فرهنگی بر فراز حقوق جهانشمول قرار دارند.

این نظریه برای بخشی از چپ جهان سوم گرا جذابیت دارد (۵)، چرا که وابستگی به یک ایده آل مشترک و جهانشمول را در بهترین حالت یک رویای غربی میدانند و در بدترین حالت معادل "خود محور گرائی قومی" و کولونیالیسم فرهنگی قرار میدهد که تسلط بر دیگر مردمان و فرهنگها را با صدور تمدن ساخته و پرداخته شده در اروپا مشروعیت میدهد. اما آنجا که بر مبنای این نسبیت "حق تفاوت" برای انسانها به "حق بیتفاوتی" در برابر انسانها، "حق محبوس شدن در فرهنگ خودی"، و سرانجام به "حق بی حقوقی"

منجر میشود است که میتوان هرگونه تبعیضات جنسی و نژادی، مقام فرودست زن، بیگاری کودکان، فقدان حقوق اجتماعی و حقوق کار را توجیه کرد و بر آن چشم بست. اینست معنای محور قرار دادن ویژگیهای فرهنگی در تئوریهای مدرنیزاسیون و روابط بین المللی در قرن بیست و یکم.

واقعه ۱۱ سپتامبر موجب این شد که نظریات پسامدرنیستی نسبت به فرهنگ و فرهنگ گرائی نه تنها بازار گرمی در افکار عمومی بیابند بلکه بالاتر از آن مورد مصرف سیاسی و اقتصادی خود را برای امپریالیسم به محک آزمایش بگذارند. از این نظرات که بخشی از چپ جهان سوم گرا را بخود جذب کرده - که در آن جنبه ضد راسیستی را برجسته میکنند - برای توجیه برسمیت شناختن ارتجاعی ترین جنبه های فرهنگهای پیشامدرن بنام لزوم دیالوگ تمدنها" استفاده خواهد شد. پاسخی که بخش از چپ غرب با حسن نیت به نتایج نظرات مبتنی بر "جنگ تمدنها" میدهد (مثل "گفتگوی فرهنگها" یا مقابله با "اسلام ترسانی"...) از همین ترزا تغذیه میکند و در واقع با قرار دادن مبنای نظری اعتراض خود بر هویت فرهنگی، مذهبی و قومی به آنها اعتبار میدهد. نظراتی مانند "برخورد تمدنها" یا "دیالوگ تمدنها"، یا بطور کلی نظرات ملهم از نسبیت گرائی فرهنگی که جهان را بر مبنای تفاوتهای فرهنگی توضیح میدهند همگی یک مبنای مشترک دارند.

امروز که نسبیت فرهنگی میروود تا به ابزار ایدئولوژیک امپریالیسم و نئولیبرالیسم در عصر گلوبالیزاسیون تبدیل شود و لیبرالیسم از ادعای جهانشمولی ارزشهای دموکراسی خود صرفنظر میکند، آندسته از لیبرالها و سوسیال دموکراتهای جهان سوم که در انتظار ورود مدرنیته غربی و معجزات دموکراتیک و حقوق بشری و لائیسیتته آن نشسته اند باید بپذیرند که عمر سیاسیشان بسر آمده است. با اوضاعی که بر جهان حاکم است، آنچه که ابتدائی ترین حقوق انسانی و آزادیهای فردی را در برابر ارتجاع تضمین میکند وجود یک جنبش قدرتمند سوسیالیستی است.

زیر نویسها:

۱- منظور این نیست که فرهنگ یا ایدئولوژی تنها یک نقش تزئینی در روابط واقعی تولیدی دارد و یا تنها ابزاری برای اعمال هژمونی یک طبقه است. بیشک تفاوتهای فرهنگی در تنوعات شکل بیان اعتراضات اجتماعی و حتی نحوه بسیج سیاسی آنها موثرند.

۲- مذاهب و ادیان مختلف همگی دینامسم خود را در قدرت تطبیق با محیطها و

جوامع مختلف، با شرایط تاریخی متغیر، با نظامهای مختلف اقتصادی و اجتماعی که در طول تاریخ بشر بوجود آمده اند و با انواع متفاوت دولت و قدرت سیاسی نشان داده اند. از سیستم فئودالی و عشیرتی تا سرمایه داری تجاری و صنعتی لیبرال، از سرمایه داری لیبرال تا دولتی، از خلافت، سلطنت، امپراطوری تا جمهوری، یا به عبارت دیگر هر نظام مبتنی بر استثمار، عوامل و عناصر لازم برای بقای خود را در تمامی این مذاهب یافته است. شینتوئیسم ژاپنی، ایدئولوژی فئودالیسم، بهترین خادم سرمایه داری ژاپن شده است؛ کنفوسیونیسم از ایدئولوژی امپراطوری باستانی بدل به ایدئولوژی رسمی ناسیونالیسم چین در زمان پیوستن اقتصاد آن به اقتصاد گلوبال شده؛ و هندوئیسم به مبنای ایدئولوژیک ناسیونالیسم هند تبدیل شده است. مسیحیت و اسلام علاوه بر انطباق با شرایط اقتصادی و اشکال حکومتی مختلف توانسته اند در جوامع متعدد و ملت های متنوع مستقر شوند.

۳- در چهل و پنجمین سالگرد تولد جمهوری خلق کنفرانس بین المللی کنفوسیونیسم در چین تشکیل شد (اکتبر ۹۴) و یکماه پیش از برگزاری این کنفرانس کمیته مرکزی حزب کمونیست چین "خط رهبری کننده تعلیمات میهن پرستانه" خود را منتشر کرد محور این برنامه را تمرکز و گسترش "فرهنگ سنتی" تشکیل میداد.

۴- نسبیت گرائی فرهنگی نظریه ایست که بر مبنای آن هیچ فرهنگی را نمیتوان بر اساس ارزشهای یک فرهنگ دیگر به قضاوت نهاد و معیار جهانشمولی برای ارزش گذاری میان فرهنگها وجود ندارد. این دکترین در خود شقوق و گرایشهای مختلفی دارد از جمله نسبیت گرائی "نسبی" پدیده "انتشار" فرهنگها و تاثیر و تعامل آنها بر یکدیگر، و همچنین انتخاب آگاهانه عناصر فرهنگهای دیگر توسط یک فرهنگ را میپذیرد؛ بر عکس نسبیت گرائی "مطلق" بر خصلت نفوذ ناپذیر و یگانه هر فرهنگ تاکید میکند. فرهنگ گرائی، ایدئولوژی راست جدید بر آن است که مجموعه ای از اعتقادات، سمبها و نشانه های ایستا و بسته اساس یک فرهنگ را میسازند که با باز سازی سنت و ارجاع به گذشته خود را حفظ میکنند.

۵- پسامارکسیسم و پساکولونیالیسم نیز (مانند جهان سوم گرائی) بر تفاوتهای تاریخی و ویژگیهای فرهنگی جهان غیر غربی تاکید میکند. این مکاتب بر این اعتقادند که طبقه دیگر تنها مشخصه اجتماعی نیست و همراه با "ملت" دیگر تنها پایه عمل سیاسی را هم تشکیل نمیدهد، بلکه مشخصه ای در میان دیگر مشخصات مانند قوم، مذهب، نوع و یا جنسیت است. بعلاوه اینکه میتواند علاوه بر اینکه ابزار سرکوب یا هژمونی باشد عامل مقاومت هم بشود.

افغانستان پس از طالبان

افغانستان در شرایط موجود به اردوگاهی از بینوایان و گرسنگان میماند که توسط باندهای مسلح اداره میشود.

براه افتادن تولید و آمدن طبقه کارگر به صحنه، باز شدن مجدد دانشگاهها و مدارس بروی جوانان دختر و پسر، بازگشت زنان در صحنه کار و فعالیت اجتماعی، همه اینها زمینه فعالیت و رشد سوسیالیستها را فراهم میکند.

با پایان جنگ بخش قابل توجهی از کارگران مهاجر افغانی در ایران به کشورشان باز خواهند گشت و اینها تکیه‌گاهی برای حرکت سوسیالیستی در آینده افغانستان هستند.



۷ اکتبر. متعاقب خبر حمله امریکا به افغانستان، هزاران نفر در نیویورک در اعتراض به دولت امریکا به تاجز اسکوتر میریزند.

اینها برخی گفته‌های بصیر زیار، کمونیست با سابقه افغانی و سردبیر نشریه عصر جدید، در مصاحبه با بارو در روز ۱۴ نوامبر است. متن کامل مصاحبه را در پائین میخوانید

بارو: آیا با تصرف کابل در ۱۳ نوامبر جنگ رو به پایان دارد؟ آیا عقب نشینی طالبان از کابل به معنای پایان کار طالبان است؟

بصیر زیار: پیشروی سریع اتحاد شمال پس از تصرف مزارشریف در هفته گذشته، و به تازه‌گی سقوط کابل و فرار طالبان از جلال آباد، همه حاکی ازینست که سازماندهی و روحیه مقاومت طالبان درهم شکسته است و بزودی طالبان کنترل تمامی شهرها را از دست خواهند داد. جنگ منظم دارد پایان می‌یابد. من گمان نمیکنم که طالبان بتوانند جنگ پارتیزانی و فرسایشی را، در صورتیکه رژیم آینده سهم مناسبی را برای پشتونها تضمین نماید، سازمان دهند. طالبان دارند یک پدیده تاریخی میشوند.

بارو: اما طالبان هنوز قندهار را در دست دارند. در مورد قندهار چه پیش بینی میکنید؟

بصیر زیار: پیش بینی میکنم که ظرف یک هفته سقوط میکند.

بارو: تصرف کابل شانس اتحاد شمال را برای اینکه به تنهایی دولت آتی افغانستان را تشکیل دهند چقدر افزایش داده است؟

بصیر زیار: تصرف کابل شانس اتحاد شمال را در بدست آوردن سهم بیشتر از قدرت افزایش داده است اما اتحاد نامبرده به

ارتش نجیب الله مانند ژنرال دلور). سازماندهی در میان پشتونها (از لحاظ سیاسی و نظامی) در حال جریان است و رهبری اینکار به عهده اشخاص مانند سید احمد گیلانی رهبر محاذ ملی و اسلامی افغانستان، حمید کرزی و غیره سپرده شده است. (سید احمد گیلانی پشتون است، و محاذ ملی و اسلامی افغانستان که به امریکا وابستگی نزدیک دارد یکی از هفت حزب جهادی بود که علیه اشغال شوروی میجنگید. حمید کرزی چهره حزبی نیست، اما از یک خانواده پشتون بروکرات بزرگ زمان ظاهر شاه است که با امریکا روابط نزدیکی دارد و مورد حمایت امریکا و غرب است. او در اداره شوراهای قومی نقش دارد.)

تنهایی قادر به اداره افغانستان نخواهند بود.

بارو: بنظر شما دولت آینده‌ای که امریکا و غرب در افغانستان میخواهند مستقر کنند شامل کدام نیروها خواهد بود؟

بصیر زیار: امریکا و غرب بطور کلی خواهان دولت است که رهبران اتحاد شمال، سران قبائل، فرماندهان نظامی و بروکراتهای سابق را در بر گیرد. اتحاد شمال که در حال حاضر ظاهراً متحد و سازمان یافته بنظر میرسد، ملیتهای غیر پشتون را گویا نمایندگی میکنند. (اتحاد شمال شامل برخی احزاب اسلامی است که علیه اشغال شوروی میجنگیدند و به آنها «احزاب جهادی» گفته میشود، باضافه بخشی از بقایای حزب دموکراتیک و بعضی ژنرالهای سابق

افغانستان پس از طالبان

آمریکا و غرب می‌خواهند اتحاد جناحهای مختلف را برهبری ظاهر شاه عملی نمایند. دولت ائتلافی به شرکت نیروهای مذهبی و ناسیونالیست تحت نظر و سرپرستی ظاهرشاه (البته شاه سابق نقش سمبولیک خواهد داشت)، یگانه آلترناتیف ممکن پس از سقوط طالبان بنظر میرسد.

بارو: دولت آینده ای که مورد نظر امریکا و غرب است چقدر میتواند در افغانستان اعمال حاکمیت کند و در یک مدت معقول اوضاع افغانستان را نرمالیزه کند؟

بصیر زیار: اگر چنین دولت که در بالا به

شدت فقر با مسئله مرگ و زندگی دست و گریبان اند. در فردای بعد از طالبان این مشکل کماکان باقیست و برای پایان دادن به بحران اقتصادی و اجتماعی به بازسازی گسترده اقتصادی و رفرفم جدی سیاسی احتیاج است. میلیونها انسان خواهان اشتغال اند، مردم افغانستان خواهان آزادی و رفع تبعیضهای جنسی و قومی اند و دهها مسائل دیگر. آیا غرب و متحدان آن به به دولت مورد حمایت خود درین راستا کمک میکنند یا نه؟ هنوز طرح روشن وجود ندارد. اگر دولت آینده در برنامه بازسازی افغانستان و خواست مطالبات دموکراتیک و طبقاتی مردم و کارگران افغانستان توفیق



جمعه ۱۶ نوامبر، هرات، پس از "آزاد سازی". دو زن عکس احمد شاه مسعود را از زیر برقع واری می‌کنند.

نیاید، بی ثباتی و بحران ادامه خواهد یافت.

بارو: دو دهه است که افغانستان در چنگال جنگ داخلی و خارجی است؛ تأثیرات این وضعیت بر اقتصاد و جامعه افغانستان چه بوده است؟

بصیر زیار: اقتصاد افغانستان بطور کلی قبل از جنگ و تا حدودی در اوائل جنگ بر دو بخش کشاورزی و صنعتی استوار بود. صنعت و تولید مدرن در مقایسه با تولید کشاورزی و سنتی بخش کوچکی از تولید ناخالص ملی را بخود اختصاص میداد. این بخش که بطور عمده توسط دولت کنترل میشد در پروسه جنگ و تضعیف دولت مرکزی بتدریج از کار افتاد. بخش کشاورزی و دامداری نیز در پروسه

آن اشاره کردم شکل بگیرد، شانس موفقیت آن در اعمال حاکمیت زیاد است. همانطوریکه اشاره کردم این دولت در شرایط موجود افغانستان یگانه آلترناتیف ممکن بنظر میآید. طالبان و نیروهای نزدیک با آنان مانند حزب اسلامی و بعضی جناحهای "تندرو اسلامی"، پس از سرنگونی طالبان مضمحل خواهند شد و بعید بنظر میآید که بار دیگر پا بگیرند و مدعی قدرت سیاسی شوند. طالبان و سایر احزاب اسلامی تحت شرایط معینی داخلی و خارجی شکل گرفتند و به نیروهای عمده تبدیل شدند، حالا با تغییرات اوضاع نیروها نامبرده ناگزیر از اضمحلال و نابودی اند. ثبات دولت موردنظر در آینده و نورمالیزه شدن اوضاع مربوط به عملکرد سیاسی و اقتصادی حاکمان جدید خواهد بود. افغانستان کشور ویران است، شالوده اقتصاد مدرن فرو ریخته و مردم از

جنگ صدمه دید؛ قسما به علت مهاجرت دستجمعی نواحی غیرامن و یخشا بدلیل صدمه دیدن سدها و کانالهای آب و غیره. با به قدرت رسیدن احزاب اسلامی و تبدیل شدن شهرها به صحنه های جنگ و درگیری، آخرین موسسات تولیدی نیز از میان رفت. افغانستان در جریان دو دهه جنگ و بی ثباتی از یک اقتصاد ضعیف و در حال رشد سرمایه دولتی به وضعیت غیرمتمعارف و نامشخص اقتصادی سقوط نموده است. در سالهای اخیر بعلاوه جنگ، خشکسالی های پیهم به کاهش بی سابقه تولیدات کشاورزی انجامیده است. خلاصه افغانستان در شرایط موجود به کمپ از بینوایان و گرسنگان میماند که توسط باندهای مسلح اداره میشود. در طول این جنگ جامعه افغانستان به شدت دستخوش تغییر گردیده است. با این همه تغییرات سیاسی و اقتصادی دلیل ندارد که ادعا شود که جامعه افغانستان کماکان مانند سابق است. گرچه تغییرات منفی در شرایط حاضر چشمگیرتر است، اما در دراز مدت جامعه افغانستان بیشتر تحول پذیر و آماده پذیرش راه و رسم تازه زندگی می باشد. بیشتر از یک سوم جمعیت کشور در حال حاضر بشکل مهاجر و پناهنده در خارج کشور زندگی میکنند، و شمار آنها که در کشورهای پیشرفته صنعتی غرب زندگی میکنند به یک میلیون نفر تخمین زده میشود. از لحاظ طبقاتی جامعه با گذشته شباهت چندانی ندارد. طبقات اصلی مانند سرمایه دار، کارگر، فیودال و دهقان در شرایط موجود بمثابه طبقات اجتماعی با مشخصات و میکانیسمهای معین خود وجود خارجی ندارد. معدود سرمایه داران خصوصی در طول جنگ یا سرمایه خود را از دست دادند و یا به خارج از کشور رفتند. با فروپاشی دولت مرکزی سرمایه ها و مؤسسات تولیدی متعلق به دولت تاراج و نابود گردید. فیودالها در اینمدت یا به خارج از کشور گریختند و یا دارائیها و اراضی ایشان توسط دستجات نظامی مصادره گردید. قشر وسیع از خرده بورژوازی فقیر، جمعیت وسیع از بینوایان و لومپن پرولتاریای در کشور شرایط و امکان مناسب را برای سربازگیری دستجات اسلامی مانند طالبان و اتحاد شمال فراهم نموده است. همانطوریکه میدانیم افغانستان مانند بسیاری از کشورهای منطقه یک جامعه چند ملیتی است که قدرت سیاسی در دوران قبل از جنگ عمدتا در انحصار پشتونها قرار داشت. اما این نظم و ترکیب قدرت سیاسی در پروسه جنگ بهم خورد و احزاب اسلامی باکاراكثر و مشخصات قومی در نواحی مختلف پا گرفت. احزاب اسلامی قومی

افغانستان پس از طالبان

نظر شما چه بدیلی میتوان قرار داد؟

بصیر زیار: بدیل که ما درین اوضاع میتوان در برابر دولت موردنظر آمریکا و متحدان آن قرار داد یک دولت سیکولار و منتخب مردم است. دولت که به تمامی ارزشها و حقوق دموکراتیک مردم متعهد بوده و آنرا در عمل پیاده کند. برابری حقوق زن و مرد، آزادی بیان و عقیده و تشکل و احترام به حقوق جهانشمول انسانی از مهمترین مسائل است که دولت آینده باید به آن متعهد باشد. آمریکا و متحدان آن میخواهند جناحهای مختلف گروه های قومی و مذهبی را که هم در گذشته مرتکب جنایت شده اند و هم در آینده مهمترین وظیفه شان سرکوب کمونیستها، کارگران و اقشار زحمتکش است، بر جامعه افغانستان تحمیل نماید.



۵ نوامبر. تاج محمد، ژنرال اتحاد شمال، در نزدیکی روستای «بویدین خاک» در چادرش که اهدائی هلال احمر جمهوری اسلامی ایران است نماز میخواند.

بارو: برای تقویت بدیل مورد نظر شما سوسیالیستهای سایر کشورها چه میتوانند بکنند؟

بصیر زیار: سوسیالیستهای سایر کشورها باید از تشکیل حکومت دموکراتیک در افغانستان حمایت نمایند که در آن حق

پس از سقوط رژیم نجیب الله خواهان سهم از قدرت شدند و درگیریهایی خونین و تصفیه های قومی توسط این نیروها در کابل و سایر شهرهای افغانستان را همه به یاد دارند. خلاصه یکی از تغییرات مهم اجتماعی در دوران جنگ بیست ساله طرح مسئله ملی توسط جریانهای ناسیونالیستی و شکل گیری احزاب قومی و ناسیونالیستی است. البته میتوان از تغییرات بیشتر نام برد ولی من به ذکر تحولات که در بالا اشاره شد اکتفا مینمایم.

بارو: آیا به این ترتیب اساسا میتوان از وجود یک شیوه تولید اجتماعی و طبقات اجتماعی در افغانستان امروز سخن گفت؟

بصیر زیار: همانطوریکه در بالا اشاره شد در شرایط موجود، که باید آنرا دوره بحران نامید، نمیتوان از شرایط معین تولیدی و طبقات اصلی جامعه نام برد، اما باید اضافه کرد که با پایان یافتن بحران سیاسی موجود این وضعیت نیز به سرعت پایان خواهد یافت. و یا بهتر است بگویم که رفع بحران جاری و ثبات اوضاع سیاسی قبل از همه به بازسازی افغانستان از لحاظ اقتصادی بستگی دارد. ایجاد و تامین شغل برای هزاران انسان که امکان برای بقای خود جز دو دست ندارد از اولویتهای هر رژیم نسبتا باثبات در آینده است.

بارو: در چنین شرایطی نیروهای سوسیالیست برای پیشبرد اهداف و مطالبات خود بر چه اقشار و گروههای اجتماعی تکیه میکنند؟

بصیر زیار: اقشار پرولتر شهری در مجموع از خواستههای آزادیخواهانه و سوسیالیستی دفاع میکنند، مخصوصا که اکثریت این طیف گذشته کارگری داشته و در آینده نیز فقط از طریق فروش نیروی کار خود میتوانند زندگی کنند. سوسیالیستهای افغانستان همچنان میتوانند بر کارگران مهاجر در ایران و پاکستان که بخش قابل توجه از آنان با پایان یافتن شرایط کنونی به افغانستان بخواهند گشت، اتکا نمایند. چنانچه اشاره شد وضعیت موجود یک دوره گذار است و حتی درین دوره سوسیالیستها درمقایسه با نیروهای سیاسی بورژوازی از تکیه گاه اجتماعی بیشتری برخوردار اند.

بارو: در مقابل دولتی که آمریکا و غرب برای آینده افغانستان مد نظر دارند، به

آزادی فعالیت سیاسی برای سوسیالیستها و نیروهای چپ تضمین گردد. دولت که منافع توده های فقیر و زحمتکش افغانستان را جز از اولویتهای خود قرار داده و حقوق کارگران را برسمیت شناسد. خلاصه ایجاد حکومت منتخب مردم و تامین آزادی فعالیت برای تمامی جریانات سیاسی، مطالبه های است که زمین را زیرپای احزاب قومی - مذهبی خالی میکند. اکثریت زحمتکشان افغانستان در ماهیت ارتجاعی اتحاد شمال و سایر احزاب اسلامی و ناسیونالیست تردیدی ندارند و با فراهم گردیدن شرایط انتخابات آزاد و منصفانه شانس احزاب نامبرده در تصاحب قدرت ضعیف خواهد شد. سوسیالیستهای سایر کشورهای بجای مخالفت یکجانبه به قطع جنگ و بمبارد آمریکا، منافع کارگران و مردم افغانستان مدنظر گیرند و از آلترناتیف به حمایت برخیزند که به تقویت جنبش کارگری و کمونیستهای افغانستان بیانجامد. بنابراین هر اقدام که به تضعیف ارتجاع قومی و مذهبی و تامین آزادیهای بیشتری بیانجامد، به امر تقویت سوسیالیستها و مبارزه طبقاتی کمک خواهد نمود.

بارو: کلا فکر میکنید با ۱۱ سپتامبر و لشکرکشی آمریکا به افغانستان امکان پاکرقتن جنبشهای مترقی و سوسیالیستی در افغانستان بیشتر شده است؟

بصیر زیار: من دلیلی نمی بینم که از حوادث که اتفاق افتاده خوش بین نباشم. از میان رفتن طالبان، رژیم سیاه و قرون وسطائی که جامعه را به بلاهت و بحران کامل سوق داد، به تنهایی کفایت تا به آینده امیدوار بود. در دوران حاکمیت طالبان مطالبات اقشار مختلف اجتماعی در سطح بی سابقه سقوط نموده بود و یکی ازین مطالبات ادامه بقای فزینی انسانها بود. فرار از کشور و خود را بجای نسبتا امن رساندن آرزوی همه بود. وجود طالبان بقای نیروهای مرتجع و جنایتکار "اتحاد شمال" را (حداقل از لحاظ سیاسی) برای عده قابل تحمل و پذیرش ساخته بود. حکومت بعد از طالبان قادر نیستند اختناق و سیاه اندیشی طالبی را باردیگر احیا نمایند. اگر رژیم آینده بخواهد دوام آورد ناگزیر از بازسازی اقتصادی و گردن نهادن به یکسری نیازمندیهای و مطالبات مردم است. رژیم آینده امیرالمؤمنین در راس خود نخواهد داشت («امیرالمؤمنین» لقب ملاعمر، رهبر طالبان، است)، و متشکل از جناحهای گوناگون است و در صورت میتواند به حیات خود ادامه دهد که از اختناق سیاسی احتراز ورزند. خلاصه رفع بحران موجود،

توضیحی درباره «جهان سوم»

تعدادی از خوانندگان به استفاده از اصطلاح «جهان سوم» در مقاله من «۱۱ سپتامبر و نظم نوین امپریالیستی»، در شماره اول بارو، ایراد گرفته‌اند. در اینجا مجموعه آنچه را شفاها و کتبا برای چند تن از این دوستان گفته‌ام بعنوان پاسخ به خوانندگان دیگری که به آنها دسترسی ندارم تکرار می‌کنم:

۱- در این شک نیست که اصطلاح «جهان سوم» یک اصطلاح غیردقیق و غیرمارکسیستی است. اما این تنها اصطلاح غیردقیقی نیست که از جانب مارکسیست‌ها نیز بکار می‌رود. «غرب»، «شرق»، «جنگ سرد»، و جزاینها همه همینطوراند. به نظر من اگر مارکسیست‌ها بخواهند مخاطبان وسیعتری داشته باشند و در بحث‌های جاری جامعه شرکت کنند ناگزیر از استفاده از چنین اصطلاحات غیر دقیق و حتی غیرعلمی‌ای هستند؛ کم‌اینکه در آثار کلاسیک‌های مارکسیسم، از مارکس و انگلس گرفته تا هیلفردینگ، لنین، بوخارین و لوزامبورگ مکررا به چنین اصطلاحاتی (نظیر ممالک متمدن، قدرتهای بزرگ، نگرو،...) برمیخوریم که برخی‌شان امروزه مطروداند و بیشترشان در روزگار خود نیز دقت علمی نداشتند. به نظر من اگر کلاسیک‌های مارکسیسم چنین اصطلاحاتی را، دستکم گاه به گاه، بکار میبردند بیشک از سر لاقیدی علمی و ایده‌تولوژیک نبود، بلکه به این سبب بود که در آن نوشته‌های بخصوص اهداف دیگری را دنبال میکردند و میخواستند مباحث مورد نظرشان در مرکز توجه قرار گیرد و تحت الشعاع مبارزه بر سر صحت و سقم این قبیل اصطلاحات قرار نگیرد. در چند دهه اخیر البته حساسیت نسبت به محتوای ایده‌تولوژیک کلمات و اصطلاحات، و نقش آنها در تامین هژمونی ایده‌تولوژیک، بسیار بیشتر شده و تلاش برای مقابله با آنها حتی به نگرشهای فلسفی متکی شده است. در مورد جایگاه چنین تلاشی در مبارزه ایده‌تولوژیک هر نظری داشته باشیم، نمیتوان انکار کرد که مبارزه نظری، دستکم برای مارکسیست‌ها، نمیتواند به عرصه پاکسازی واژگان محدود باشد. مقاله مزبور نیز هدف اصلی اش توجه دادن به تغییرات مهمی در خصلت سیاسی دنیای امروز بود، و در این رابطه از قضا به بار ایده‌تولوژیک استفاده از اصطلاح «تمدن» در متن سیاست‌های جاری امپریالیستی نیز به تفصیل اشاره شده بود. اما نمیتوان (و نباید) این کار را در هر نوشته و مقاله ای به همه اصطلاحات تسری داد. حتی اگر حساسیت این دسته از خوانندگان نسبت به «جهان سوم بطور درخود کاملا برحق باشد، برای پرداختن به موضوع پر اهمیتی مانند خصلت جهان معاصر نویسنده در برابر یک انتخاب قرار میگیرد: بکار بردن اصطلاحات کاملا دقیق و علمی بطور درخود، یا در

مواردی استفاده از اصطلاحات نه چندان دقیق و علمی اما معرفه، که نه فقط برای مخاطبین وسیعتری شناخته شده باشد، بلکه بخصوص بتواند بحث او را با بحث‌های دیگر در همین زمینه (که غالبا بحث‌هایی مارکسیستی نیستند) در رابطه قرار دهد و به منزله بحث متقابلی در همان سطح بکار خواندگانش بیاید. هرچند که عرصه واژگان نیز از مقابله جهان‌بینی‌ها تاثیر میگیرد، اما برای مقابله ایده‌تولوژیک موثر باید بتوان مرکز ثقل مبارزه را نیز تشخیص داد. به باور من تعهد درخود در بکارگیری ترمینولوژی «مؤدبانه سیاسی» (politically correct)، آنچنان که امروزه بخصوص در میان اکثر روشنفکران امریکای شمالی رایج است، بعنوان علامت شناسایی متقابل اعضاء قشر نازکی از روشنفکران فرهیخته و شریف خوبست، اما مشکل‌گشای مقابله نظری سوسیالیسم با نظریات مسلط بر جهان و جامعه موجود نیست.

۲- یکی از رفقا طی نامه‌ای هر آنچه را مقاله من درباره کاربرد اصطلاح «تمدن» گفته بود عینا بعنوان مضرات کاربرد اصطلاح جهان سوم برشمرده است. این قرینه‌سازی نادرستی است. سابقه اصطلاح «جهان سوم» فرهنگی نیست. بدوا این اصطلاح در نخستین سالهای پس از جنگ دوم برای کشورهایی بکار رفت که خارج پیمانهای نظامی بلوک غرب و شرق قرار میگرفتند و در مقابل «جهان آزاد» و «جهان کمونیست» جهان سومی را تشکیل میدادند. اما حتی این معنا بسرعت تحت الشعاع کاربرد این واژه برای دسته بندی کشورها بر حسب چند مشخصه اقتصادی، یعنی برحسب سطح در آمد سرانه (پائین)، اندازه بخش صنعتی (کوچک)، و میزان فقر (گسترده)، قرار گرفت. در این معنا اصطلاح «جهان سوم» معیار ابژکتیو دارد، هرچند هنوز دقت علمی ندارد و دست‌بندی صرفا آمپریکی از کشورهایی با شیوه‌های تولید گوناگون، ساختار طبقاتی مختلف، و کیفیت متفاوت نیروهای تولیدی بدست میدهد. به این ترتیب بکار بردن این اصطلاح البته دقت علمی لازم برای تحلیل مارکسیستی را دارا نیست، اما شباهتی با تقسیم کشورها برحسب «تمدن» ندارد. (در حاشیه شاید لازم است بگویم که مقاله مزبور بحثش ادا این

نیست که مقوله «تمدن» باید تماما طرد شود. بدیهی است که در صورت تعریف معیارهای کمی و کیفی دقیقتری میتوان و باید از مقولات «فرهنگ» و «تمدن» نیز در مطالعه و بررسی جوامع مختلف سود برد. آنچه در مقاله مورد انتقاد قرار میگیرد نه نفس قائل بودن به تمدنهای مختلف در تاریخ و در جهان امروز، بلکه تقسیم جوامع به تمدنها بعنوان پایه ای ترین وجه تمایز جوامع بشری، و بخصوص نفی معیارهای سیاسی و ارزشهای اجتماعی جهانشمول به بهانه تعلق جوامع به تمدنهای مختلف است.)

۳- بعضی از رفقا به سابقه مائوئیستی این اصطلاح اشاره کرده و از اینرو بکار بردن آنرا نادرست دانسته اند. به نظر من این رفقا نظریه «سه جهان» را با اصطلاح «جهان سوم» بنادرست یکی گرفته‌اند. نظریه «سه جهان»، که مائو در اواخر عمرش آنرا پرداخت، پس از آشتی چین با امریکا در اوایل دهه ۱۹۷۰، بیان چرخش در سیاست خارجی دولت چین بود که در آن تلاش میشد تا کشورهای جهان سوم به مقابله با شوروی ترغیب شوند. از لحاظ صرفا نظری البته تر «سه جهان»، به سبب دسته بندی کشورها به جهان‌های اول و دوم و سوم، فصول مشترکی با مقوله «جهان سوم» دارد، اما علیرغم این شباهت‌ها نظریه «سه جهان» از لحاظ تئوریک تماما تری درباره دینامیزم سیاسی دنیای دهه ۱۹۷۰ بود و نه در مورد ویژگیهای اقتصادی و اجتماعی هریک از این «جهان‌ها». بنابراین حتی از لحاظ صرفا نظری اصطلاح «جهان سوم» هیچ ظنین مائوئیستی ندارد.

۴- با همه این اوصاف، همانطور که در ابتدا گفتم، روشن است که اصطلاح «جهان سوم» اصطلاح علمی دقیقی نیست، و قطعا اصطلاح مرجع مارکسیست‌ها نیز نیست. به همین دلیل در مقاله مزبور در نخستین موارد استفاده از این اصطلاح آنرا در گیومه گذاشتم یا با قیود «موسوم به» یا «به اصطلاح» همراهش کردم. تصور من این بود که همین تدابیر کفایت تا خواننده ملاحظه مرا نسبت به این اصطلاح دریابد و در تمام طول مقاله «جهان سوم» را داخل گیومه بخواند.

۱. آذرین

۱۸ نوامبر ۲۰۰۱

بارو را مشترک شوید!

آدرس ای-میل خود را برای ما بفرستید تا بارو همراه برایتان ارسال شود.

اگر مایلید نسخه چاپی بارو را هر ماه دریافت کنید،

آدرس پستی خود را برای ما بفرستید.

نسخه چاپی بارو رایگان است و تنها هزینه پست بعهد

مشترکین است.

افغانستان پس از طالبان

آمدن طبقه کارگر در عرصه تولید و صحنه اجتماعی، باز شدن مجدد دانشگاهها و مدارس بر روی جوانان دختر و پسر، بازگشت زنان در صحنه کار و فعالیت اجتماعی (ولو با محدودیتهای) وغیره زمینه رشد و فعالیت سوسیالیستها را در کشور بیش از پیش فراهم میسازد.

بارو: در وضعیت فعلی اهداف و نقش جمهوری اسلامی ایران در افغانستان چیست؟

بصیر زیار: جمهوری اسلامی میکوشد رژیم بعد از طالبان کمتر متکی و وابسته به غرب باشد و بنا بر آن مخالف بازگشت ظاهرشاه به قدرت است. جمهوری اسلامی ایران خواهان اعاده دولت به سرکردهگی برهان الدین ربانی است. ایران مانند همه میداند که دولت آینده بایستی متشکل از تمامی گروههای قومی از جمله پشتونها باشد، لهذا پرکردن این خلأ را با اتحاد ربانی و گلبدین حکمت یار و جلب بعضی دستجات بنیادگرای اسلامی دیگر در میان پشتونها و بقایای طالبان میسر میدانند. (گلبدین از مرتجعان پشتون است و در اتحاد شمال شرکت ندارد. او ساکن ایران و مورد حمایت دولت ایران است.) جمهوری اسلامی در واقع خواهان دولت از احزاب جهادی است، همان دولت که پنج سال قبل بدست طالبان سرنگون گردید. این طرح به هیچصورت از طرف آمریکا و متحدان آن مورد قبول قرار نخواهد گرفت. پاکستان بشدت با این طرح مخالف است و من گمان نمیکنم

روسیه و جمهوری های آسیای میانه نیز به این آلترناتیف روی خوش نشان دهد. با آنکه با مرگ احمد شاه مسعود مانع مهم در کنار آمدن ربانی و گلبدین از میان رفته است، اما بسیاری از نیروها و سران اتحاد شمال رهبری ظاهرشاه را بر اتحاد با گلبدین و هواداران وی ترجیح میدهند. استراتژی ایران درینمورد با واقعیت سیاسی و نظامی شرایط حاضر همخوانی ندارد و جمهوری اسلامی سرانجام ناگزیر از طرح است که آمریکا و متحدین بمرحله اجرا خواهند گذاشت.

بارو: اهداف و منافع پاکستان در افغانستان چقدر با اهداف آمریکا و غرب دور و نزدیک است؟

بصیر زیار: پاکستان با تحولات اخیر بازنده اصلی است. مهمترین خواست دولت نظامی پاکستان در حال حاضر جلوگیری از حکومت "اتحادشمال" به سرکرده گی ربانی و تشکیل دولت ائتلافی به اشتراک نمایندگان قبائل و احزاب متعلق به پشتونهاست. پاکستان میکوشد ترکیب دولت و سهم پشتونها در قدرت را بگونه تضمین نماید که موجبات نارضایتی پشتونها را هر دو سمت خط دیورند بر نیانگیزد. دولت نظامی پاکستان قبل از همه از نارضایتی پشتونها در پاکستان،

Baroo

Monthly Paper of
Workers Socialist Unity-Iran
www.wsu-iran.org

No.2, November 2001

که بعد از پنجایی ها بزرگترین و با نفوذترین ملیت آن کشور است، شدیداً واهمه دارد. خواست پاکستان در شرایط موجود با استراتژی آمریکا و غرب همخوانی دارد و بنابراین بازگشت ظاهرشاه به قدرت تنها امکان است که میتواند پشتونها را راضی نگهدارد.

بارو: نقش چین و روسیه در جنگ فعلی چیست و موضع آنها را در رابطه با اهداف آمریکا را چگونه میبینید؟

بصیر زیار: روسیه و چین در نهایت به طرح که از جانب غرب و سازمان ملل پیشنهاد گردد، توافق خواهند کرد. روسیه ازیکسو خواهان سرنگونی طالبان و از سوی دیگر نقش بیشتری به اتحادشمال در دولت آینده است. اما چین برعکس با موضع پاکستان سمپاتی بیشتری خواهد داشت.

بارو: برخی از مخالفین جنگ آمریکا در افغانستان از اینکه این ماجرا به "جنگ تمدنها" بیانجامد در هراسند و مبلغ احترام به فرهنگ و تمدن اسلامی در افغانستان و منطقه هستند. راجع به چنین موضعی چه نظری دارید؟

بصیر زیار: اولاً باید بگویم که ما به مثابه سوسیالیست به اصطلاحات چون "جنگ تمدنها"، "دیالوگ تمدنها" و "نسبیت فرهنگی" وغیره، که بورژوازی و امپریالیسم بر اساس منافع خود جهان و بشریت را با توسل جستن به خرافات دینی و کلتوری تقسیم بندی میکنند، نه تنها باور نداریم بلکه عمیقاً به آن مخالفیم. ما برعکس به مبارزه و جنگ طبقات و حقوق یونیورسال انسانها معتقدیم. ثانیاً احزاب و نیروهای مخالف جنگ بویژه سازمانها چپ و سوسیالیست که به این اصطلاحات و تیوریهای بورژوازی باور دارند و با حرکت از آن به دفاع از تمدن اسلامی میرسند، خواسته یا نخواستند در مبارزه سیاسی خود را متحد نیروهای مرتجع اسلامی و رودرروی کارگران و سوسیالیستهای کشورهای باصطلاح اسلامی می یابند. مخالفت باجنگ از سر اجتناب از "جنگ تمدنها" یک حرکت ارتجاعیست که معنی عملی آن همسوئی با ارتجاع و امپریالیسم می باشد.

بارو: جنبش ضد جنگ چه باید بکند تا نیروهای مترقی و سوسیالیست در افغانستان تقویت شوند؟

بصیر زیار: آنان در ضمن افشا و مبارزه با امپریالیسم و ارتجاع قومی و اسلامی، از برقراری رژیم دموکراتیک و منتخب مردم دفاع نمایند. تأمین یک جامعه آزاد و فارغ از ستم های جنسی، عقیدتی و ملیتی شرایط مناسب را در تقویت سوسیالیستها و نیروهای مترقی افغانستان فراهم میسازد.

سوسیالیستها سایر کشورها باید از تشکیل چنان حکومتی در افغانستان حمایت نمایند که در آن حق آزادی فعالیت سیاسی برای سوسیالیستها و نیروهای چپ تضمین گردد

ماهانامه اتحاد سوسیالیستی کارگری
بارو

Editor: Iraj Azarin

سردبیر: ایرج آذرین

هیات تحریریه: احسان کاوه،

editorbaroo@yahoo.se

رضا مقدم، سودابه مهاجر

www.wsu-iran.org